

روابط خارجی متقابل سه امپراطوری مسلمان

ابوالفضل شکوری

به جان می‌خرند و از رشد و ترقی مطلوب بازمی‌مانند. باتوجه به این واقعیت است که ضرورت توجه صاحب‌نظران امت اسلامی به کاوشهای تجربه آموزانه تاریخ خود، کاملاً محسوس است. البته حوادث تاریخی درس آموز و هدایتگر در تاریخ اسلام و مسلمانان فراوان است؛ مانند سقوط اندلس، جنگهای صلیبی، حمله مغول، سیطره بنی امیه و امثال اینها که هر کدام باید در جای خود بررسی شود و درس و عبرت لازم از آن گرفته شود. لکن در این مقاله ما فقط به ارائه یک پیشنهاد و طرح در «ضرورت پرداختن به نقد روابط خارجی سه امپراطوری مسلمان عثمانی، صفویه و مغولان مسلمان هند با یکدیگر» می‌پردازیم. باشد که مورخین، سیاستمداران و عالمان دلسوز اسلام به تحقیق گسترده‌ای در این زمینه بپردازند و حاصل تحقیق خود را در اختیار امت بزرگ اسلام و دولتهای واقع بین جهان اسلام قرار دهند.

باتوجه به وضعیت موجودی که اکنون در جهان اسلام پیش آمده و سربازان متجاوز غیر مسلمان با چکمه‌های خونین و ناپاکشان، پای به اندرون خانه اسلام گذاشته‌اند؛ بررسی و مطالعه انتقادی و تجربه آموزانه روابط خارجی

تاریخ، انباشتگاه تجربه‌ها و مدرسه عبرت آموزیهاست. هر نسل جدیدی نسبت به نسلهای پیشین خود، این امتیاز را دارد که می‌تواند با نگاهی تیزبین و نقادانه، از بلندای قله بلند تاریخ، کشمکشها، منازعات، و نیز دوری‌گزینی و نزدیکی‌جویی ملل مختلف را زیر نظر بگیرد و برای ساختن آینده‌ای بهتر و زیباتر از تجارب آنان بهره‌جویی کند و از تکرار لغزشها و اشتباهاتشان بپرهیزد. اکنون در منطق جهانی، آن ملتی زنده و کوشنده است که امروز را از دیروز و فردا را از امروز جدا نمی‌بیند، و هرگز تلخی و شیرینی و پیروزی و شکست گذشته‌ها و علل آنها را از نظر دور نمی‌دارد. با این همه، سوگمندانه باید گفت که امت بزرگ اسلام و دولتهای مسلمانان در ساختن امروز و فردا، آزموده‌های دیروز را کمتر مد نظر قرار داده و از تاریخ غنی و پرفراز و نشیب خود، درس تجربه و عبرت نمی‌گیرند. با اینکه پیشوایان اسلامی تکیه و تاکید کرده‌اند که: «لَوْ لَا التَّجَارِبُ عَمِيَّتِ الْمَذَاهِبُ». از این روی، امروزه نیز مسلمانان در بیهوشی تاریخی به سر می‌برند و شکستها و ناکامیهایها را یکی پس از دیگری و در نسلهای متوالی، برای چندمین بار

عثمان غازی فرزند ارطغرل بنیانگذاری شد و تا سال ۱۳۴۱ (یعنی دقیقاً ۶۴۲ سال) دوام داشت. قلمرو حکومت این سلسله، شامل ترکیه کنونی، قسمت اعظمی از اروپا و به ویژه اروپای شرقی، سراسر آفریقای شمالی، سواحل دریای سرخ، جزیره العرب و سرزمینهای دیگری بود. این حکومت مانند دژی استوار و سدی آهنین در مقابل آزمندی بی مرز اروپائیان نسبت به ثروت مشرق زمین و تهاجمات احتمالی آنان بود.

حکومت عثمانی در امور اجتماعی و مدنی به طور عمده بر پایه فقه حنفی اداره می شد که مجموعه قوانین فقهی آن در کتابی به نام المجله گرد آوری شده و تاکنون شرح و تفسیرهای متعددی بر آن نوشته شده است.

زمینه از هم پاشیدن این حکومت بزرگ از طریق پاشیدن تخم ناسیونالیسمهای ترکی، عربی، کردی و غیره توسط اروپائیان در فرهنگ و افکار مردم آن فراهم آمد. ضعفهای داخلی نیز بر آن افزوده شد تا اینکه ضمن یک تهاجم نظامی حساب شده در جنگ جهانی اول، همراه با ایجاد بلوا و شورشهای داخلی از بین رفت، و از مجموع آن دولتهای کوچک عربی کنونی و ترکیه وابسته و وامانده آتاتورکی و چند کشور اروپای شرقی پدید آمد. از رهگذر تجزیه و نابودی دولت عثمانی، نه تنها آن سد استوار شکست؛ بلکه هریک از دولتهای جدید زاییده شده از آن، خود پایگاه غرب و تامین کننده منافع آن گردید.

۲- امپراطوری مغولان مسلمان هند

شبه قاره هند و نقاط و جزایر تابع آن، سرزمین کهنسالی است که گروهی از ساکنین آن، دین مقدس اسلام را در همان نخستین سالهای انتشار اسلام در جهان، پذیرفتند. در سال ۴۲ هجری در حکومت امویان، سرداری به نام عبدالرحمن بن سمره بخشهایی از آن را به نام سند فتح کرد و پس از آن حاکمان آن خطه توسط خلفا و سلاطین بنی امیه و بنی عباس تعیین می شدند. مستشرق معروف، زامپاور، فهرستی از اسامی افرادی را که از زمان عبدالرحمن بن سمره

مقابل این سه امپراطوری مسلمان به منظور تجربه آموزی از علل موفقیت و شکست آنان در برابر تهاجم همه جانبه استعمار غرب، نسبت به موضوعات تاریخی دیگر، دارای ضرورتی مضاعف می باشد. برای اینکه نشان داده شود که در این زمینه چه خلأیی وجود دارد و به چه نوع تحقیق تاریخی باید پرداخته شود؛ ضروری است دورنمایی از ماهیت و قلمرو جغرافیایی این سه امپراطوری بزرگ ارائه شود و سپس به ذکر برخی از نتایجی که از رهگذر چنین پژوهشی علمی عماید مسلمانان می گردد، پرداخته خواهد شد.

هویت سه امپراطوری

سده های نهم، دهم و تاحدودی یازدهم هجری را می توان در جهان پهناور اسلام، از لحاظ قدرت نظامی، رونق اقتصادی، ثبات سیاسی و رواج آرمانگرایی دینی، از مقاطع درخشان تاریخ بلند مسلمانان در روزگاران بعد از عصر خلافت دانست. در این سه سده، سه امپراطوری بزرگ و قدرتمند اسلامی در جهان اسلام حکومت می رانند. قلمرو حکومت این سه امپراطوری اسلامی، تمام نقاط آسیای شمالی، نزدیک و میانه، شبه قاره هند و بخشهای مهمی از آفریقا و اروپا بود. به جز روسیه کوچک در شمال آسیا، احياناً اگر امرا، خوانین و سلسله های کوچک محلی نیز در نقاط دوردست وجود داشتند، تحت الحمایه و فرمانبردار یکی از این سه امپراطوری بزرگ و قدرتمند محسوب می شدند. این سه امپراطوری بزرگ که عبارت بودند از خلافت عثمانی، پادشاهی صفوی و امپراطوری مغولان مسلمان هند، امور مدنی و اجتماعی حکومتشان فی الجمله برونق قوانین مذهبی و طبق یکی از مذاهب فقه اسلامی اداره می شد. هویت تاریخی و جغرافیایی هریک از آنها - به گونه فشرده - از این قرار است.

۱- خلافت عثمانی

این سلسله در سال ۶۹۹ قمری توسط فردی از اهل سنت به نام

تاعصر یعقوب لیث صفاری بر این خطه حکومت می کرده اند، ترتیب داده و شماره آنان را بالغ بر چهل تن دانسته است.^۱

بعد از آن نیز سلسله های مختلف و متعدد مسلمان، بر بخش اعظم هند و یا برخی از قسمت های آن سالیان دراز حکومت رانده اند؛ مانند غزنویان، غوریان، سلاطین دهلی، حکام بنگاله، جامیان، جونپوریان، شاهان مالوه، شاهان کشمیر، شاهان خاندش و خلج، شاهان گجرات بهمینیان، عادل شاهیان و غیره. نسب شناسان و مورخان، به طور مفصل زندگینامه و تاریخ حوادث هر کدام از آنان را نوشته اند؛ مانند استانی پول در طبقات سلاطین اسلام، زامباور در نسب نامه خلفا و شهریاران و محمد قاسم هندوشاه در تاریخ فرشته.

این نوع حکومتها هرگاه که در عرض هم قرار می گرفتند، غالباً با یکدیگر سرستیز و خصومت و رقابت داشتند و چندان به تفاهم و وحدت نمی رسیدند تا بتوانند یک امپراطوری بزرگ اسلامی در سراسر شبه قاره تاسیس کنند. تا اینکه در قرن دهم هجری، ظهیرالدین بابر از سلاطین مسلمان مغولی نژاد (متوفای ۹۳۷ق) به پاخاست و با کوششهای خود امپراطوری اسلامی مغولان در هند را به سال ۹۳۲ به وجود آورد که به صورت نوسانی تا سال ۱۲۵۳ (یعنی ۳۲۱ سال) ادامه داشت.

امپراطوری مغولان مسلمان هند نیز همچون خلافت عثمانی در تنظیم حقوق مدنی و امور اجتماعی متکی بر فقه سنی و به طور عمده فقه حنفی بود. هر چند که گاهی در سایه تلاشهای برخی از سلاطین یا وزرا و درباریان علاقمند به تشیع، فقه شیعی و در یک مورد فقه مالکی نیز رسمیت یافت و مبنای اداره حکومت و حقوق مدنی قرار گرفت. لکن اساساً باید حکومت مغولان را حکومتی سنی به حساب آورد که در برخی از مقاطع همراه با تعصبات خشن ضد شیعی نیز بوده و حوادث تلخی را آفریده است. مانند آنچه طبق فتوای عالمان سنی و به دستور جهانگیر شاه در مورد فقیه شهید امامی قاضی نورالله شوشتری (قاضی القضاة لاهور) به گونه

فجیعی انجام گرفت.^۱

هر چند امپراطوری بزرگ مغولان مسلمان در سال ۱۱۵۲ قمری با حمله نادرشاه افشار به هند، دچار گسیختگی و پریشانی گردید؛ لکن انقراض کامل و رسمی آن در سال ۱۲۵۳ و در زمان سلطنت سراج الدین ابوالمظفر بهادر شاه ثانی به وقوع پیوست. در پی آن، کمپانی هند شرقی و دولت استعماری انگلیس، وارث حکومت و امپراطوری مغولان و دیگر سلسله های حکومتی در ممالک هند گردید. انگلیسیها نه تنها همه هند را تصرف کردند، بلکه به تدریج اغلب کشورهای مجاور آن (مانند نپال، تبت، برمه، و غیره) را نیز تسخیر کردند و تابع خود گردانیدند.

۳. سلطنت صفویان

سلسله پادشاهی نیرومند و پرنفوذ صفویه، با ایده ها و رنگ مذهبی شیعی در سال ۹۰۷ قمری توسط شاه اسماعیل صفوی فرزند شیخ حیدر صفوی که از نوادگان صوفی معروف شیخ صفی اردبیلی بود، در ایران پر هرج و مرج و سست بنیاد آن روزگار بنیان گذاری شد. حوزه نفوذ و قلمرو سلطنت آن توسط سلاطین بعدی این سلسله، به ویژه شاه عباس کبیر، در سراسر فلات قاره ایران گسترده و تثبیت شد. به طوری که علاوه بر ایران کنونی، سرزمینهای گسترده دیگری مانند سراسر خراسان قدیم و بزرگ، شامل افغانستان، ترکستان، ماوراء النهر و غیره در آسیای مرکزی، و اران و قفقاز و غیره در سواحل غربی بحر خزر و شمال غربی ایران، همه و همه را تحت حکومت و نفوذ خود داشت.

حکومت بزرگ صفوی، بر خلاف دو همسایه قدرتمند خود در شرق و غرب (مغولان و عثمانیها)، دارای مذهب تشیع دوازده امامی بود، و فقه شیعه مبنای تنظیم و اداره کشور و تشکیل محاکم قضائی قرار گرفته بود و عالمان و محدثین شیعه در نزد آنان قرب و منزلت ویژه ای داشتند.

سلسله صفویه به طور واقعی تا سال ۱۱۳۵ قمری استمرار داشت. در آن تاریخ با حمله محمود افغان به اصفهان

و عزل شاه سلطان حسین صفوی، به حکومتشان خاتمه داده شد؛ لکن در واقع پس از سرکوبی افغانها توسط سران و عشایر ایران، هریک از سرداران فاتح نیز سالها به نام یکی از فرزندان سلاطین صفوی، پادشاهی و امارت می کردند؛ مانند طهماسب قلی (نادرشاه) افشار، کریم خان زند، علی مراد خان بختیاری و آقا محمد خان قاجار.

روابط سه امپراطوری با همدیگر و با دنیای غرب

حکومت صفویه، با دو همسایه سنی مذهب خود (عثمانی و مغولان) کشمکشهای سیاسی، دینی و نظامی داشته است؛ به ویژه با عثمانیها که جنگ معروف چالداران یکی از آن برخوردهای نظامی فراوان در میان صفویها و عثمانیها بود. لکن تنش موجود بین صفویه و همسایه شرقی آنان (امپراطوری مغولان هند) کمتر از تنشهای جاری در بین آنان و عثمانیها بوده است. این تنش بیشتر در محدوده جدل دینی و سیاسی خلاصه شده بود. سبب پیدایش و استمرار این سیاست خصمانه متقابل، احتمالاً به طور عمده این بود که عثمانیها با تمسک به عنوان «خلافت اسلامی» که بر حکومت خود گذاشته بودند، داعیه خلافت و سردمداری همه ملل و ممالک اسلامی را داشتند؛ به ویژه سنی بودن اغلب مسلمانان، وجود این تصور را در آنان بیشتر تقویت می کرد. از طرف دیگر، صفویه با دگرگونی انقلابی گونه ای که در شیوه حکومت و نظام اداری جامعه پدید آورده بودند و متمسک بر حقانیت اهل بیت عصمت و طهارت بودند، این حق را بیشتر از آن خود می دانستند تا حکومت عثمانی. مغولان هند نیز با گرد آوری و جذب محدثین و فقهای مشهور اسلام و به ویژه حنفی به دربار خود، و افراط و زیاده روی در تطبیق ظاهر و نمادهای زندگی اجتماعی و فردی با اسلام، و بدون توجه به عمق و محتوای آن، عنوان حکومت حامی اسلام را بر قامت حکومت خود پوشانیده و موقعیتشان را تثبیت کرده بودند و

رجحانی در حکومت دو امپراطوری دیگر نمی دیدند تا تن به تبعیت آنان بدهند. این بود که دلهای سران سه امپراطوری نسبت به همدیگر تیره بود و آثار اجتناب ناپذیر آن نیز کشمکشها و جدل مذهبی خشنی بود که گاهی در قلمرو هریک از سه امپراطوری به وقوع می پیوست و رشته ائتلاف و اتحاد را از بین می برد.

این سه امپراطوری، در عین حال از یکسو به طور مستمر کشمکشهای تند و گاه ملایمی با همدیگر داشتند؛ از دیگر سو، هر سه، مورد تهدید و طمع استعمارگران آزمند غربی نیز بودند، و مجبور بودند گاهی با آنان نیز به جنگ و ستیز بپردازند. چنانکه صفویها با پرتغالیهایی که جزایر خلیج فارس و سواحل آن، از جمله بندر عباس (بندرگمبرون آن روز) را اشغال کرده بودند؛ در جنگ بودند تا سرانجام در زمان شاه عباس آنان را از این منطقه بیرون راندند. همچنین صفویه در آسیای میانه و ماوراءالنهر و کناره های بحر خزر با تحریکات روسها مواجه بودند. و شاید تحت همین فشارهای چند جانبه داخلی و خارجی بود که مجبور شدند با برخی از دول اروپایی از باب دوستی و مسودت وارد شوند و برای اولین بار یک اروپایی را به سفارت خود در اروپا بفرستند!

دولت عثمانی نیز که همسایه دیوار به دیوار اروپا بود، لاینقطع با آنان جنگ و یا منازعات سیاسی داشتند. اروپاییان نیز که وجود دولت عثمانی را همچون سدی در برابر پیشرویهای نامشروع خود به شرق می دانستند، با دیده دشمنی و کینه بدان می نگریستند، و گاهی می شد که اهداف خود را از طریق صفویان، علیه آنان عملی می کردند. چنانچه در جانب دیگر با «خطر» جلوه دادن حکومت صفویه برای سلاطین مسلمان هند، آنان را علیه صفویان برانگیخته و یا بدین می ساختند و در این میان خود از آب گل آلود، ماهی می گرفتند.

امپراطوری مغولان هند نیز بدین ترتیب که گفته شده علاوه بر تحمل مزاحمتهای دربانوردان پرتغالی، هندوهای

مخالف در داخل، و اختلاقات درونی امرا و شاهزادگان محلی و جدلهای بی فایده و وحدت شکن عالمان سنی و شیعی، بیرون نیز با دسیسه ها و تهاجمات حساب شده کمپانی ۵۹ در هند شرقی و استعمار بریتانیا مواجه بود. همانهایی که سرانجام سرزمین بزرگ اسلامی هند را به تصرف خود آوردند و پس از بهره کشیهای اقتصادی فراوان، «هویت اسلامی» آن را از بین بردند و هند تجزیه شده و فقیر را به صورت چند کشور متخاصم در منطقه رها کردند و رفتند.

نتایج بررسی روابط خارجی سه امپراطوری

بر پایه آنچه گفته شد، معلوم گردید که تجربه های تلخ و شیرین فراوانی در سرگذشت این سه امپراطوری بزرگ مسلمانان، و به ویژه در مناسبات و روابط خارجی آنان وجود دارد. این حوادث اگر به صورت علمی و آکادمیک مورد پژوهش و بررسی قرار بگیرد، حقایق انبوهی را در معرض دید قرار خواهد داد که در شرایط فعلی می تواند برای مسلمانان و دولتهای اسلامی در اتخاذ سیره و سیاست خارجی و سیاست فرهنگی درست، الهام بخش واقع شود. برخی از نتایج مهمی که از چنین تحقیق تاریخی به دست خواهد آمد، از این قرار خواهد بود.

۱- عدم تفاهم مسلمانان و دولتهای اسلامی و اتخاذ سیاست رقابتی در بین آنان، نه تنها موجب بقای آنان نیست؛ بلکه شاید بتوان آن را از جمله علل زوال نیز به شمار آورد.

۲- با مطالعه در تاریخ این سه امپراطوری به گونه پیوسته و به مشابهت یک سیستم کلی حاکم بر امت اسلامی، چگونگی دسیسه چینیهای استعمارگران برای اختلاف اندازی میان دولتهای بزرگ برای تضعیف آنان و ایجاد جای پا برای خودشان روشن خواهد شد. به ویژه با توجه به اینکه مورخینی مانند آلبرماله، تنها پیروزی انگلیس بر هند را به کار بردن اصول «دوما» و «دوپلکس»، یعنی وارد شدن در مشاجرات

شاهزادگان هندی و جلب نفرت نظامی خود از بومیان یا سپاهیان می دانند^۲؛ مطالعه روی این اصل در مقیاس روابط این سه امپراطوری، بسیار پرفایده خواهد بود.

۳- نقش تنگ نظریها و انحصار طلبی فکری و فرهنگی و تعصبات مذهبی در برهم زدن اتحاد مسلمانان و ایجاد زمینه برای ورود و تسلط بیگانگان در کشورهای اسلامی، به گونه عینی و دارای مصداق، روشن خواهد شد و دولتمردان را متنبه خواهد کرد. که در این زمینه باید با واقع بینی بیشتری و به دور از احساسات و منافع زود گذر عمل کنند و نقش تخریبی اختلاقات فکری و مذهبی دست کم گرفته نشود.

۴- تحقیق و عرضه و انتشار چنین اطلاعات تاریخی - سیاسی مهم، به خودی خود موجب رشد فکر سیاسی و دینی مردم مسلمان منطقه خواهد گردید و ضمن آن، مسلمانان را متوجه خواهد کرد که بی تفاوت نسبت به تجربه های پیشین خود نباشند و مطالعه و کاوشهای انتقادی و تحلیلی تاریخ را، به منظور بهره برداریهای عملی از آن، هرچه بیشتر مورد توجه قرار دهند.

فایده های دیگری نیز در این مطالعه تاریخی - سیاسی وجود دارد که امید است اشخاصی و یا نهادهایی بدان بپردازند؛ ان شاء الله.

پژوهشها:

۱. ر.ک: نسب نامه خلفا و شهریاران. زامبارو. ترجمه محمد جواد مشکور. (تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۶). ص ۴۱۵ و ۴۱۶.
۲. ر.ک: تاریخ تفکر اسلامی در هند. عزیز احمد. ترجمه لطفی و باحتی. (تهران، انتشارات کیهان با همکاری انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷). ص ۲۹ و ۳۰؛ مجالس المؤمنین. قاضی نورالله شوشتری. (چاپ سوم: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۵). مقدمه ناشر.
۳. ر.ک: تاریخ آلبرماله. ترجمه میرزا حسین قهرودی. (انتشارات دنیای کتاب). ج ۷، ص ۹۵۷.